

دکتر افضل وثوقی*

کارنامه صدساله جوایز نوبل از سولی پرودوم^۱ تا گونترگراس^۲

چکیده:

در تمام طول قرن بیستم، فرهنگستان سوئد، به عنوان متولی موقوفات آلفرد نوبل، هر سال وظیفه شاقّ انتخاب بهترین نویسنده یا شاعر جهان را بر عهده گرفت و به مقبول‌ترین صورت این وظیفه مهمّ را به انجام رسانید. در مقاله حاضر ضمن معرفی اولین و آخرین برنده جایزه نوبل ادبی قرن بیستم به مشکلات کار داوران سوئدی در انجام این رسالت مهمّ پرداخته‌ایم، مسائلی که از بسیاری جهات حائز اهمیت است.

* دانشیار گروه آموزشی زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه مشهد

آلفرد نوبل در ۱۸۹۳ در پاریس وصیت‌نامه مشهور خود را نوشت و همه مایملک خود را وقف تأسیس جوایزی سالیانه کرد. او وصیت کرد که درآمد مستمر مایملکش را هر سال به کسانی اعطا کنند که در چهار زمینه علوم پزشکی - فیزیولوژی، فیزیک، شیمی، اقتصاد^۳ و صلح به دست آورده‌ایی برسند که بیشترین فایده را برای بشر داشته باشد^۴. در آن زمان سخن از «جایزه ادبی نوبل نبود»، اما دو سال بعد یعنی در ۱۸۹۵، نوبل مقوله ادبیات را هم مشمول عنایت خود قرار داد و یک بند بر وصیت‌نامه خود افزود به این شرح: «یک جایزه نیز به ادبیات اختصاص خواهد داشت که بر اثر یا مجموعه آثاری اعطا خواهد شد که حاوی بالاترین اندیشه‌های آرمان‌گرایانه (ایدئالیستی) باشد.» به احتمال قوی این بند از وصیت‌نامه خاصل توجه خود نوبل بوده. وی به این نکته یعنی اهمیت ادبیات به عنوان یکی از اصیل‌ترین و بنیادی‌ترین معارف بشری واقف بود زیرا علاوه بر ظرفیت علمی‌اش با ادبیات عمیقاً آشنا بود؛ به پنج زبان زنده آنچنان تسلط داشت که قادر بود آثار ادبی سوئدی، آلمانی، فرانسوی، انگلیسی و روسی را در زبان اصلی بخواند و بفهمد و از آن لذت ببرد. در شرح حالش آمده است که وی حتی بسیاری از آثار شلی^۵، شاعر انگلیسی را از بر می‌خواند و در خلال فعالیت‌های بی‌وقفه علمی خود، دو رمان سرشار از اندیشه و طنز نوشت با عناوین «سه خواهر» و «درخشانترین پاره آفریقا».

فرهنگستان سوئد از همان اوایل قرن بیستم متوجه شد که اجرای مفاد وصیت‌نامه نوبل در حوزه ادبیات تا چه پایه دشوار است، مع‌هذا به ناچار آنرا برعهده گرفت و از دریافت تیرهای انتقاد محافل ادبی جهان و منتقدان بی‌شمار با گرایش‌های فکری و ذوقی متعدد نهراسید زیرا آنرا امری طبیعی

می‌دانست. در این مقاله ما نه از نحوه انتخاب برنده نوبل ادبی سخن می‌گوییم و نه از تأثیر و برد جهانی آن بلکه فقط به مقایسه‌ای اجمالی بین محتوای آثار اولین و آخرین برنده نوبل ادبی قرن بیستم^۷ می‌پردازیم تا شاید به این سؤال پاسخ دهیم که: «ادبیات به عنوان یک محصول والای اندیشه انسانی، در طول قریب به صدسال (از اولین برنده تا آخرین برنده) به چه جایگاهی دست یافته و آیا توانسته است رسالت خود را به انجام برساند؟»

اولین برنده جایزه ادبی نوبل یک شاعر فرانسوی به نام سولی پرودوم بود که این جایزه طی تشریفات رسمی در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۰۱ به وی اعطا شد، ولی متأسفانه خود وی به سبب بیماری نتوانست در اجلاس رسمی آکادمی استکهلم حضور بهم رساند و وزیر فرهنگ وقت فرانسه به نمایندگی وی آنرا از دست پادشاه سوئد دریافت نمود. همان گونه که حدس زده می‌شد، با اعلام این تصمیم داوران نوبل ادبی، امواجی از اعتراض و تعجب، در کنار صداهای متعددی از تأیید و تحسین برخاست. بسیاری از منتقدان ادبی از خود می‌پرستیدند: «عجبا، با وجود بزرگانی همچون تولستوی^۸، ایبسن^۹، بیورنسن^{۱۰}، مامسن^{۱۱}، سوینبرن^{۱۲}، زولا^{۱۳}، فرانس^{۱۴}، کاردوچی^{۱۵}، میسترال^{۱۶}، هاوپتمان^{۱۷} و حتی اچ‌گاری^{۱۸}... و بسیاری دیگر، پرودوم برنده شد؟ براستی چرا؟ او کیست و چه نوشته است که مصداق معیارهای وصیت‌نامه نوبل قرار گرفته؟»

ما در اینجا اشاره مختصری به زندگی و آثار سولی پرودوم می‌کنیم و سپس به بحث مشکلات انتخاب یک جایزه ادبی بازمی‌گردیم:

سولی پرودوم، شاعر فرانسوی که نام کاملش «رنه فرانسو آرمان پرودوم» است در سال ۱۸۳۹ در پاریس به دنیا آمد و در سال ۱۹۰۷ بدرود

حیات گفت. وی در ۲۶ سالگی به عنوان ادیب و شاعر، همکاری خود را مجله «هنر» و سپس با مجله پرطرفدار «پارناس-معاصر ۱۹» آغاز نمود. مکتب نوپای مشهور به «پارناس» این شاعر جوان را که شیفته کمال هنری بود خیلی زود به خود جلب کرد، اما روح بلند پرواز و اندیشه ژرف او، وی را وادار می کرد که به اصول این مکتب ادبی اکتفا نکند، بلکه از خط مشی و آرمان آن با فراتر گذاشته و به سرودن شعر فلسفی دست یازد که البته در این راه موفقیت هایی کسب کرد. از وی چند مجموعه شعر انتشار یافت که به ترتیب تاریخی عبارتند از: گلدان شکسته (۱۸۶۵)، لحظه های تنهایی (۱۸۶۹)، عدالت (۱۸۷۸)، و خوشبختی (۱۸۸۸). سولی، پرودوم دو سال قبل از فوت نیز یک رساله فلسفی تحت عنوان «دین واقعی از دیدگاه پناسکال» نوشت. وی در ۴۲ سالگی به عضویت فرهنگستان فرانسه درآمد.

وقتی در سال ۱۹۰۱ جایزه ادبی نوبل به سولی پرودوم اعطا شد، شرایط زیر بر جامعه ادبی اروپا و به طور کلی، مغرب زمین حاکم بود:

۱- از یک سو فرهنگستان های کشورهای مختلف، بخصوص فرانسه و همچنین دانشکده های ادبیات غالب کشورهای جهان خود را متولیان واقعی هنر و ادب پنداشته و در تشخیص ارزش هراتر ادبی رأی خود را صائب می دانستند.

۲- نسل جوان اروپا، بخصوص در فرانسه، با روی گردانی از مکتب رمانتیسیم که تقریباً در تمام قرن ۱۹ بر اندیشه ادبی سیطره داشت، سه راه مشخص در پیش گرفت:

الف) بسیاری به سوی ادبیات رئالیستی و ناتورالیستی روی آوردند زیرا معتقد بودند که تنها با کمک این دو شیوه بیانی خواهند توانست واقعیات جامعه در

حال تحول را، اعم از زشت یا زیبا تصویر کنند (زولا، بارس ۲۰، ژید ۲۱).
 ب) عده‌ای به سوی مکتب‌های انتزاعی - تجریدی متمایل شدند و عمدتاً به
 دامن رؤیا و تخیل پناه بردند (سمبولیست‌ها؛ مالارمه ۲۲، ورهارن ۲۳).
 ج) عده‌ای با روحیه‌ای پوزیتیویستی به دنبال مکتب پارناس رفتند و به خلق
 آثار شعری آرمانگرایانه و سرشار از خوش‌بینی و امید پرداختند. در فرانسه
 نمایندگان مشخص این گروه از هنرمندان عبارت بودند از گوتیه ۲۴، بودلر ۲۵
 و سولی پرودوم مورد بحث ما.

از آنجا که فرض مقبول آن است که ادبیات باید آئینه اندیشه‌ها و
 شیوه‌های زندگی هر عصر باشد، کار داوران سوئدی برای انتخاب برترین
 محصول ادب هر سال و توجیه انتخاب مشکل شد، زیرا از یک سو، فرهنگستان
 سوئد نسبت به ارج گذاری به ادبیات و هنر و زبان سوئدی احساس مسؤلیت
 می‌کرد و از طرفی بر طبق مفاد وصیت‌نامه آلفرد نوبل خود را ملزم می‌دید که به
 عنوان داور جهانی بی طرف در عرصه ادبیات ایفای نقش کند. این مشکلات
 وقتی بیشتر جلوه می‌کند که به یاد بیاوریم چگونه نسل جوان هر عصری که
 شیفته تحول و تغییر و تنوع است، معمولاً فرهنگستانهای سنتی را قبول ندارد و
 حتی جسورانه این نهادهای مستحکم فرهنگی را به ارتجاع و واپسگرایی متهم
 می‌کند. این گرایش در اروپای اواخر قرن ۱۹ بسیار شدید بود. فرهنگستان
 سوئد اقدام به تشکیل کمیته ویژه‌ای کرد که می‌بایست، با نظارت یک دبیر
 دائمی، هر سال، پس از بررسی همه پیشنهادهای رسیده و جمع‌آوری آثار
 کاندیداها و مطالعه آنها به زبانهای مختلف و مشورت‌های طولانی با صاحب‌نظران
 ملی و جهانی، بالاخره یک نفر را به عنوان برنده جایزه ادبی نوبل اعلام کند. این
 کمیته فقط به آثار کاندیداها بی اعتقاد داشت که از مراجع زیر معرفی شده باشند:

- فرهنگستان‌های سوئد، فرانسه، اسپانیا و هر نهاد فرهنگی - علمی دیگری در همین سطح در هر کشور
- مجمعی از اساتید دانشگاه‌های بزرگ و معتبر که در کار شناخت و تدریس ادبیات و نقد و معرّفیت داشته باشند.
داوطلبان دریافت جایزه می‌بایست تا تاریخ معینی می‌شدند، از جمله برای اولین برنده نوبل ادبی این مهلت اول فوریه ۱۹۰۱ در نظر گرفته شد. با این ترتیب کمیته‌های متعدد فرهنگستان حدود ۱۰ ماه فرصت داشتند تا تصمیم نهایی خود را بگیرند. آنچه که به عنوان کلید انتخاب و معیار برتری آثار مورد توجه داوران قرار داشت مفاد آن بند از وصیت‌نامه بود که می‌گفت: «جایزه ادبی هر سال به کسی اعطا خواهد شد که در حوزه ادبیات برجسته‌ترین اندیشه‌های آرمانگرایانه را خلق نموده باشد.»^{۲۶}

با این روش بالاخره مراسم اولین جایزه به پایان رسید، اما قصه پرطول و تفصیل جدال‌های منتقدانه در سنجش آثار ده‌ها شاعر و نویسنده در هر سال، هم جالب است و هم آموزنده و من خواننده علاقمند رانۀ نوشته دکتر گونار آلستروم^{۲۷}، عضو انستیتوی سونسکا^{۲۸}، ارجاع می‌دهم که از صفحه ۲۳ تا ۳۱ نخستین گزارش فرهنگستان سوئد را در مورد اولین برنده نوبل ادبی اشغال کرده است.^{۲۹}

رسم بر این است که در هنگام اعطای جایزه نوبل در هر رشته‌ای، دبیر دایمی فرهنگستان یا مؤسسه مربوطه، ضمن معرفی اجمالی نویسنده و آثار او، دلایل انتخاب آن برنده را از میان چندین داوطلب دیگر ذکر می‌کند و برای ما جالب است که دلیل یا دلایل انتخاب سولی پرودوم را (که ده‌ها سال است حتی در کتب تاریخ ادبیات فرانسه نه جایگاه برجسته‌ای دارد و نه حتی نامی از

او می‌برند) ذکر می‌کنیم. در این جا عین کلمات دکتر ویرسن^{۳۰} دبیر دائمی فرهنگستان را تا جایی که به بحث ما مربوط می‌شود می‌آوریم:

«... در زمانه‌ای که تخیل شاعرانه بسیاری از سراینندگان منعکس کننده حیات انسان و جهان اطراف او است، طبع شاعرانه پرودوم متوجه دنیای درون انسان است. جهانی سرشار از لطایف و ظرایف احساسی و عاطفی. شعر او بازتاب جهان بیرون از وجود وی نیست. شعر او آئینه‌ای است که در آن می‌توان به تماشای درون روح آدمی پرداخت. وی دنیای درون را که ملامت از عشق، تزئید، دلهره و اضطراب است با پخته‌ترین کلام تصویر می‌کند، به گونه‌ای که در آن هیچ کلمه نپهوده‌ای نمی‌توان یافت. پرودوم شاعر پرسخنی نیست، اما هر آنچه گفته همچون توایی دلنشین گوش را نوازش می‌دهد و با مهارت یک مجسمه‌ساز معجزه‌گر تصاویری بدیع به ذهن انسان متبادر می‌سازد؛ وی با اندیشه‌ای والا، که غباری از اندوه بر آن پاشیده چنان به تحلیل عوالم روحی خود می‌نشیند که خواننده را شیفته و مسحور می‌سازد. بندبند اشعار او همچون گوهرهای ناب، احساس و احترام برمی‌انگیزد. آنچه که داوران فرهنگستان را به تحسین واداشته نه اشعار ساده پندآمیز او، بلکه بافت غنائی کلام او است که سرشار از اندیشه و احساس است و در آن ظرافت اندیشه و غنای قلمرو دل به صورت آمیزه‌ای استثنایی و پرسطوت درآمده است. در خاتمه اجازه بدهید این نکته مهم را بیفزایم که مجموعه آثار پرودوم حاکی از آنست که او صاحب روحی جستجوگر و چشمانی تیزبین در همه مقولاتی است که با اخلاق، آگاهی، اندیشه، ندای وجدان و وظایف انسانهای شریف سروکار دارد. انسانهایی که نظر به مقصد ماوراءالطبیعه دارند. همه این خصوصیات نشان از همان چیزی دارد که آلفرد نوبل آنرا «ایدآلیسم ادبی» نامید. لهذا فرهنگستان سوئد از میان جمع

کثیری از داوطلبان جایزه ادبی نوبل، این جایزه را به آقای سولی پرودوم اعطا می‌نماید و از آنجا که خود ایشان به سبب بیماری نتوانسته شخصاً در این مجلس باشکوه حضور به‌م‌رسانند، از جناب آقای مارشان، وزیر محترم فرهنگ فرانسه خواهش می‌کنم به نمایندگی ایشان این جایزه و مدال افتخار را از دست اعلیحضرت دریافت نمایند.^{۳۱}»

همان گونه که ملاحظه می‌شود، معیارهای مورد نظر داوران سوئدی همه آن جنبه‌های آرمان‌گرایانه و اندیشه‌های متعالی انسانی است که در لابلای غالب آثار پرودوم بازیافته‌اند و مطمئن هستند که با این انتخاب به نقص و صیئت‌نامه واقف عمل کرده‌اند. اما ده‌ها سال بعد، یعنی در حدود دهه ۱۹۶۰، زمانی که فرهنگستان سوئد تصمیم گرفت مجموعه نفیسی تحت عنوان کلکسیون جوایز ادبی نوبل^{۳۲} منتشر سازد، از دبیر دائمی فرهنگستان که در آلمان آندرس اوسترلینگ^{۳۲} بود خواسته شد که مقدمه‌ای بر اولین جلد این مجموعه (که طبعاً درباره پرودوم بود) بنویسد. در آن مقدمه دکتر اوسترلینگ ضمن اشاره به تاریخچه جوایز نوبل و وظایف سنگینی که آلفرد نوبل بر عهده داوران آینده جوایز ادبی نوبل گذاشته بود، مخصوصاً به مشکل داوری و انتخاب در حوزه ادبیات اشاره می‌کند:

«... فقط ۱۴ روز پس از آنکه جایزه ادبی نوبل ۱۹۰۱ به سولی پرودوم اعطاشد، بیانیه‌ای به امضای ۴۳ تن از نویسندگان و هنرمندان بزرگ سوئدی از جمله «سلما لاگروف^{۳۳}» و «اوگوست استرنیدبرگ^{۳۴}» به صورت نامه‌ای خطاب به لئون تولستوی (که به رغم آن‌ان شایسته‌ترین فرد برای دریافت جایزه بود و در این داوری مظلوم واقع شده بود) منتشر شد و در آن بیانیه آکادمی سوئد را آماج حملات تند قرار داد. در این بیانیه از جمله چنین می‌خوانیم: «... لذا،

بیان این نکته اساسی را وظیفه خود می‌دانیم که در مسأله اعطای جایزه ادبی نوبل، ترکیب کنونی داوران فرهنگستان به گونه‌ای است که نمی‌توانند با رأی خود رضایت خاطر افکار عمومی جامعه ادب و هنر را تأمین نمایند... آقای تولستوی چرا نباید آثار شما که آینه تمام‌نمای اندیشه آزاد و خلاقیت هنری آزاد است نظر داوران را جلب کند؟ آثاری که نه فقط در کشور سوئد بلکه در سطح جهان ستایشگران بی‌شمار دارد... (۳۵)

نکته جالب اینکه تولستوی، این انسان عارف از دنیا بریده که تا آخرین لحظات عمر در خدمت محرومان بود و آثارش بیش از یک قرن است که جان‌تشنگان حقیقت و نیک‌اندیشی و انسان‌دوستی و خداپرستی را سیراب می‌کند، در پاسخ به نویسندگان این بیانیه چنین نوشت:

«... از اینکه این جایزه به من تعلق نگرفته خوشوقتم زیرا اولاً با این کار از زربار مسؤولیت دریافت وجه کلان جایزه^{۳۶} خلاصی یافتم چون عمیقاً معتقدم که پول جز شر و بدی ثمری به بار نمی‌آورد، ثانیاً اعطای این جایزه معتبر موجبی از ستایش و تمجید از جانب بزرگان ادب و اندیشه جهانی متوجه من می‌ساخت که ابداً راغب به آن نبوده و نیستم. این نکته را نیز...»

داوران نوبل ادبی که در طول حدود صد سال جمعاً به ۹۱۳۷ نویسنده و شاعر و درام‌نویس جایزه داده‌اند، همواره درگیر جدال با منتقدان و ادبا و مجامع ادبی بوده‌اند: اگر جایزه به یک نویسنده لائیک و فارغ از دغدغه‌های دینی اعطا می‌شد، فریاد کلیسا برمی‌خاست؛ اگر به یک نویسنده بورژوازی مرفه غیرفعال اهداء می‌شد نسل انقلابی و سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها غوغا و جنجال پیاپی می‌کردند. اگر به یک ادیب و شاعر بلوک شرق توجه می‌نمود آماج تیر انتقاد ادبای دنیای باصطلاح آزاد قرار می‌گرفت و اگر جایزه را به یک

نویسنده معترض شوروی می‌داد، متهم به گرایش‌های امپریالیستی می‌شد و این قصه هنوز ادامه دارد. در این میانه آنچه مایه مباحثات آکادمی سوئد است، آن است که با حفظ اصول مستحکم یک داوری بی‌طرفانه در مورد یک اثر یا مجموعه آثار یک نویسنده بزرگ، بدون توجه به گرایشها و علائق سیاسی وی، توانسته است در طول یک قرن زوزبه‌روز بر اعتبار جهانی خود بیفزاید و به عنوان متولی امین و صادق موقوفه نوبل عمل کند.

در آخر قرن یعنی در سال ۱۹۹۹ جایزه ادبی نوبل به گونترگراس تعلق گرفت. این بار نیز آکادمی سوئد، بدون توجه به زیروبمهای حیات نویسنده، تعلقات سیاسی و اعتقادی و گذشته نه‌چندان درخشان^{۳۸} وی از دیدگاه آزادی اندیشه (که سگه رایج زمانه ما است) و تنها با توجه به محتوای آثار نویسنده و انطباق آن با اصل «اید آلیسم» مورد نظر نوبل، رأی خود را صادر نمود که در جامعه نقد ادبی جهان، روی هم رفته یک رأی مقبول و موجه تلقی شد.

گونترگراس رمان‌نویسن و هنرمند و هنرشناس آلمانی^{۳۹} نزدیک به نیم قرن است که از شهرت جهانی برخوردار است: یعنی از زمانی که در سن سی سالگی زمان «طبل حلبی»^{۴۰} را در سال ۱۹۵۹ منتشر کرد. لذا دریافت این جایزه برای یک نویسنده هفتاد ساله دور از انتظار نیست. اگر چه این رمان خیرت‌انگیز در آن زمان که هنوز اروپا و بخصوص آلمان درگیر بازسازی خرابیهای جنگ جهانی دوم بود و مسأله معاش مردم و بیکاری و آوارگی اذهان را تا حد زیادی از توجه به ادبیات بازداشته بود، با وجود این از زمان انتشار آن تاکنون در میلیون‌ها نسخه از این رمان به فروش رسیده و در آخر قرن نیز بار دیگر اذهان را متوجه خود نمود و در میان آثار دیگر نویسنده درخشندگی

ویژه‌ای پیدا کرد، به گونه‌ای که دبیر دائمی فرهنگستان در معرفی زندگی و آثار گونترگراس از جمله چنین گفت:

«وقتی در سال ۱۹۵۹ گونترگراس داستان طبل حلبی را منتشر کرد، این کار تحولی عظیم به شمار آمد، گوئی بعد از چند دهه انحطاط ادبی و اخلاقی در آلمان، به یکباره جان تازه‌ای در کالبد این ادبیات بی‌رمق دمیده‌اند. گراس در این کتاب آن وقایع دهشتناکی را که در زادگاهش داتریک^{۴۱} در سالهای قبل از جنگ اتفاق افتاده بود به یادها آورد و پیش چشمان جهانیان گشود. بخصوص بر این نکته انگشت نهاد که در آن سالها تمامی یک ملت دروغهایی را شنیده و باور کرده بودند که بعدها نیز از یادآوری و اعتراف به آن شرم داشتند. این کتاب تا آخر قرن نیز اعتبار خود را حفظ کرد و به آیندگان هم چیزها آموخت...^{۴۲}»

البته اعطای جایزه نوبل در واقع به خاطر مجموعه آثار این نویسنده است که در همه آنها نیت بیدارگری جامعه جهانی، توجه به مسأله گرسنگی (که به قول خود گونترگراس در کتاب «قرن من»^{۴۳} جنگی تمام‌عیار است که اقویا بر ضعف تحمیل کرده‌اند)، به چشم می‌خورد. به نظر گراس رسالت ادبیات آن است که هر لحظه آینه‌ای را در مقابل چهره انسانها قرار دهد تا فراموش نکنند که چون بوده چسان شده‌اند. در واقع با توجه به این جوانب است که دبیر فرهنگستان، پس از ذکر عناوین سایر آثار عمده گراس و محتوای آنها (موش و گربه، سالهای سگی، موش ماده، سفره ماهی، یادداشت‌های روزانه یک حلزون، دیدار در وستفالی^{۴۴}، رنجبران تمرین شورش می‌کنند، بیهوشی موضعی، تمامی یک قرن و بالاخره آخرین کتابش «قرن من» که در ۱۹۹۹ منتشر شد) خطاب به گونترگراس می‌گوید:

«کتاب قرن من خدمتی بی‌ریا و صادقانه به جهان بشریت نموده است.

شما به خوبی این نکته بنیادی را نشان داده‌اید، که تا زمانی که ادبیات به یاد انسانها بی‌آورد که چه چیز را فراموش کرده‌اند به صورت سلاحی قدرتمند باقی می‌ماند و به گونه‌ای در همه محاسبات بشری می‌توان بر آن تکیه نمود...» و در واقع چکیده همین مطلب را دبیر فرهنگستان به صورت جمله‌ای وزین و والا در صدر خطابه خود گنجانده است: «خطاب به نویسندگانی که با زبانی شاد و لحنی تلخ و در قالب قصه‌هایی دردناک، چهره پنهان تاریخ رنجهای بشری را به تماشا گذاشته است. ۴۵» می‌بینیم که بعد از قریب صد سال، با وجود همه زیروبمها و تحولاتی که در عرصه ادبیات و نقد ادبی روی داده است، داوران نوبل بنا بر وصیت واقف، توجه خود را معطوف به نویسندگانی می‌کنند که آرمانگرایانه به سرنوشت بشر می‌اندیشند و تحت تأثیر القائنات ایدئولوژیک و تبلیغات مطبوعاتی و غوغاسالاری گروههای طالب نام و نان قرار نمی‌گیرند، آثار نویسندگان مطرح شده در سطح جهان را ضیوَرانه و خردمندانه و بی‌طرفانه مرور می‌کنند و اگر آنرا منطبق با معیارهای واقف یافتند به آن جایزه می‌دهند.

در اجلاس آکادمی سوئد، گونترگراس پس از دریافت جایزه از دست پادشاه سوئد پشت میز خطابه قرار گرفت تا ضمن سپاسگزاری از فرهنگستان شمه‌ای در باب تحول روحی خود، نوسانات ادبیات قرن بیستم و محتوای آثارش سخن براند. آنچه در این خطابه آمده است نشان می‌دهد که گراس تا چه اندازه در شناخت عوالم درونی و بیرونی انسانهای قرن خود موفق بوده است. همه بخشهای این خطابه نسبتاً طولانی قابل تعمق است اما او بیش از هر چیز بر این درد زمانه انگشت تأکید می‌نهد که با همه ترقیبات فنی و علمی، انسان هنوز نتوانسته است ساده‌ترین مسائل بشری را در مقیاس جهانی حل کند یعنی «گرسنگی و فقر». وی مخاطبان خود را به این مغضل که: «هم‌اکنون بخش

عظیمی از جهان در پیش چشم کسانی از گرسنگی می‌میرند که به صورتی افسارگسیخته مسرفانه می‌خورند و در کار اطلاق منابع طبیعی جهان‌اند،» توجه می‌دهد. وی به سخن صدراعظم اسبق آلمان، ویلی برانت^{۴۶}، اشاره می‌کند که گفته بود: «مسأله جهان امروزه گرسنگی است، آری گرسنگی آن جنگ واقعی است که بر میلیون‌ها انسان تحمیل شده است.^{۴۷}» گونترگراس با یادآوری این هشدار دوست فهیم و اصلاح طلب هموطن خود می‌گوید: «آری، پس از ربع قرن، این قصه هنوز ادامه دارد.^{۴۸}» گونترگراس ادامه می‌دهد: «... در عرصه دانش به جایی رسیده‌ایم که می‌توانیم پول بدهیم و دو کلیه سالم بخریم؛ پیوند قلب امروز کار آسانی است، می‌توانی از هر نقطه جهان با مخاطب خود در نقطه دیگری هر وقت بخواهی سخن بگویی، آسمان بالای سر ما پر از ماهواره‌های مخابراتی و تحقیقاتی است، پیچیده‌ترین سلاح‌های کشتار انسانها در همه جا ساخته می‌شود، ذهن خلاق بشر دیگر غیرممکن نمی‌شناسد. تنها یک چیز است که در برابر این انسان هوشمند مقاومت می‌کند: «گرسنگی» همه شاهد حرکت کاروان گرسنگانی هستیم که از نقاط محروم جهان به سوی کشورهای مرفه مهاجرت می‌کنند و ماکاری نمی‌کنیم. آیا نباید روزی سیاست و اقتصاد و حس انساندوستی دست به دست هم بدهند و این مصیبت را ریشه کن کنند؟»

در خاتمه این مقال اشاره می‌کنیم به قضاوت گونترگراس در باب خودش بعد از دریافت جایزه نوبل و نیز قضاوت سه تن از بزرگان معاصرش در مورد آثار او: گونترگراس در مصاحبه‌ای طولانی که با خبرنگار ماهنامه فرانسوی «ماگازین لیتزر»^{۴۹} (مجله ادبی) به عمل آورد در پاسخ این سؤال که: «آیا با دریافت این جایزه افتخارآمیز، مسئولیت اخلاقی بیشتری بر دوش خود احساس نمی‌کنید» می‌گوید: «باید توضیح بدهم که من این مسئولیت را نه پس از

دریافت جایزه نوبل بلکه پس از مرگ هاینریش بل^{۵۰} احساس کردم. ما در مبارزات سیاسی همه جا در کنار هم بودیم. اما پس از مرگ او احساس کردم بار مسؤلیتم به عنوان یک روشنفکر متعهد سنگین تر شده است؛ بخصوص به خاطر آنکه من نمی توانستم بر طبق اندیشه و ایدئولوژی او به مبارزه ادامه دهم. او به گونه ای سخن می گفت و من به گونه ای دیگر، مع هذا سعی کرده ام بار او را نیز بر دوش بکشم. آخر می دانید ناسامانیهای بشری بیداد می کند و متأسفانه روشنفکران جوان چندان تمایل ندارند به سنت اروپایی و آلمانی وفادار باشند، یعنی «در موقع لزوم فریاد بزنند»^{۵۱}.

به طور طبیعی، بسیاری از نویسندگان و منتقدان نظر و قضاوت خود را درباره برنده نوبل ادبی در مطبوعات منعکس می سازند. ما در این جا برای حسن ختام سه قضاوت را از شماره مخصوص «مجله ادبی» فرانسه نقل می کنیم:

«گراس نویسنده ای است که بر اعتقادات خود پای می فشارد»
 «مثلاً در باب نحوه اتحاد دو آلمان نظر خوشی نداشت و به همین»
 «دلیل آماج حملات تنیدی از جانب روشنفکران آلمان شد. ولی»
 «من شهامت او را ستایش می کنم. آثار ادبی او گونئی آئینه»
 «حیات و شخصیت او است؛ وقتی سال گذشته او را ملاقات کردم فوراً»
 «با خودم گفتم: این نوع آثار را فقط چنین کسی می تواند بنویسد»
 (خوزه ساراماگو^{۵۲} برنده جایزه ادبی نوبل ۱۹۹۸)

«گونتروگراس برای نقش خود به عنوان نویسنده ارزشی والا قائل است.»
 «او می خواهد گواه عصر خویش باشد، گواهی فعال و خلاق. من نوشته های»
 «او را دوست دارم. سبک عجیبی دارد: آمیزه ای از طنز و تغزل، سبکی»

«تند و خشمگین و پر از فریاد. اعتراف می‌کنم که خواندن بعضی از نوشته‌های»
 «او برای من بسیار مشکل است اما هر چه هست، هنر نویسندگی با فطرت»
 «و جوهره او آمیخته است، او عاشق کلمات و شیفته خلاقیت و»
 «نوآوری است. در غالب آثارش، بخصوص در «بیهوشی موضعی» شباهت»
 «عجیبی به نویسندگان جهان سوم دارد، آنهایی که به آسانی تسلیم»
 «عوانفریبی نمی‌شوند».

(طاهرین جلّون. «مجله ادبی» نوامبر ۱۹۹۹ ص ۲۶)

«تنها او قادر است به این خوبی خاطرات صدساله‌ای را با همه زیروبم‌ها»
 «و اوج و حسیض‌هایش نقل کند. اما از دیدگاه یک اندیشمند آلمانی»
 «من مطمئنم که نه فقط آلمانی‌ها بلکه همه کسانی که با فرهنگ و ادب و تاریخ»
 «آلمان مانوس‌اند می‌توانند اشاره‌ها، چشمک‌ها و ظرایف کلامی»
 «آثار او را عمیقاً ادراک کنند».

(لیونل ریشار. مترجم برخی آثار گراس به فرانسه)

«مجله ادبی» نوامبر ۱۹۹۹ ص ۴۵)

ارجاعات و منابع

1- Silly Prudhomme (1839-1907)

2- Günter Grass (1927-....)

۳- در واقع در وصیت‌نامه نوبل اشاره‌ای به جایزه اقتصاد نیست. بعدها، در ۱۹۶۸ سالروز وفات نوبل، بانک ملّی سوئد برای تجلیل از این دانشمند بزرگ و با‌عنایت به اهمّیت علم اقتصاد، جایزه‌ای به نام جایزه نوبل تأسیس نمود. هزینه آن را نیز هر سال بانک سوئد تقبّل می‌کند. لذا برخلاف سایر جوایز اولین جایزه اقتصاد نوبل در سال ۱۹۶۹ مشترکاً به دو اقتصاددان نروژی و هلندی اعطا شده است.

۴- برای کسب اطلاع بیشتر در باب زندگی نوبل و جوایز نوبل به دو منبع زیر رجوع کنید:

الف - کتاب «برندگان جوایز ادبی نوبل از ۱۹۰۱ تا ۱۹۹۴» به قلم مریم آقاشیخ‌محمدی و سعید نوری نشاط. انتشارات کویر ۱۳۷۴.

ب - مقاله افضل وثوقی تحت عنوان «ملاحظات در باب جوایز ادبی نوبل» مندرج در شماره پاییز و زمستان ۱۳۷۷ مجله دانشکده ادبیات مشهد.

5- Shelly (1792-1822)

۶- رجوع کنید به صفحه ۱۲ مقدمه کتاب ذیل:

La collection des Prix Nobel de Littérature

چاپ پاریس ۱۹۶۰.

۷- هر چند در واقع آخرین سال قرن بیستم بر طبق تقویم باید سال ۲۰۰۰ باشد و

گونتگراس برنده جایزه سال ۱۹۹۹ است.

8- Léon Tolstoi (1828-1910)

9- Henrik Ibsen (1828-1906) نماینده نویسنده سوئدی

10- Martinus Bjornson (1832-1910)

این نویسنده نروژی در ۱۹۰۳ برنده جایزه ادبی نوبل شد.

11- Théodor Mommsen (1817-1903)

نویسنده آلمانی. برنده جایزه نوبل ادبی ۱۹۰۲.

12- Charles Swinburne (1837-1909)

شاعر غنائی انگلیسی و منتقد برجسته آثار شکسپیر

13- Emile Zola (1840-1902) رمان نویس بزرگ فرانسوی

14- Anatol Franc̄e (1844-1924)

نویسنده بزرگ فرانسوی. برنده جایزه نوبل ۱۹۲۱

15- Giosue Carducci (1835-1907)

شاعر و منتقد ایتالیایی. برنده جایزه نوبل ۱۹۰۶.

16- Frédéric Mistral (1830-1914)

شاعر فرانسوی. برنده جایزه ادبی نوبل ۱۹۰۴.

[لازم به توضیح است که یکی از شاعران اهل شیلی به نام گابریل میسترال نیز در ۱۹۴۵ برنده جایزه ادبی نوبل شد.]

17- Gerhart Hauptmann (1862-1946)

درام نویس آلمانی. برنده جایزه نوبل ادبی ۱۹۱۲.

18- José Echegaray (1832-1916)

ریاضی دان و درام نویس بزرگ اسپانیایی برنده جایزه نوبل ۱۹۰۴

[در واقع جایزه نوبل ۱۹۰۴ مشترکاً به اِچِه گارای و فردریک میترال اعطاء شد]

19- Parnasse Contemporain.

20- Maurice Barrès (1862-1923)

21- André Gide (1869-1951)

آندره ژید در ۱۹۴۷ برنده جایزه ادبی نوبل شد.

22- Stéphane Mallarmé (1842-1898)

23- Emile Verharen (1855-1916)

24- Théophile Gautier (1811-1872)

25- Charles Baudelaire (1821-1867)

۲۶- رک: مقدمه تاریخ ادبیات فرانسه (Itinéraire Littéraire XIX) صفحه ۸.

26- Nobel Prizes, Elsevier Publishing. Co. U.S.A. p.12.

27- Gunnar Ahlström.

28- Svenska Institutet.

۲۹- رک: مجموعه «کلکسیون جوایز ادبی نوبل» Collection Prix Nobel de

Littérrarture جلد اول صص ۲۳-۲۸

30- Wirsén

۳۱- رک: Nobel Prizes. p.4.

32- Anders Österling.

33- Selma Lagerlöf (1858-1940)

خانم رمان نویس سوئدی برنده جایزه نوبل ۱۹۰۹.

34- Auguste Strinberg (1849-1912)

۳۵- رک : Coll. Prix Nobel p.29

- ۳۶- بر طبق اسناد نوبل رقم جایزه نقدی برنده اول نوبل ادبی - /۲۰۸/۹۵۰ فرانک و ۸ سانتیم پول رایج فرانسه در ۱۹۰۱ بوده. این رقم در مورد آخرین برنده نوبل بر طبق گزارش مجله ادبی «ماگازین لیترر» Magazine Littéraire ۹۶۰۰۰ دلار آمریکا است. (مجله فوق‌الذکر شماره نوامبر ۱۹۹۹ صفحه ۲۳)
- ۳۷- لازم به توضیح است که قاعدتاً می‌بایست ۹۹ جایزه تاکنون اعطا می‌شد اما به دلایل زیر فقط ۹۱ جایزه ادبی نوبل اعطاء شده است:
- در سال ۱۹۰۴، جایزه دو برنده مشترک داشت، یک فرانسوی و یک اسپانیایی.
 - در سال ۱۹۳۵، آکادمی هیچ کدام از داوطلبان را مستحق دریافت جایزه ندانست.
 - در سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۳، در گرماگرم جنگ جهانی آکادمی سوئد فرصت فعالیت‌های ادبی را نیافت.
 - در سال ۱۹۶۶ جایزه دو برنده مشترک داشت: یک سوئدی و یک اسرائیلی.
 - در سال ۱۹۷۴ جایزه مشترکاً به دو نویسنده سوئدی اعطا شد.
- در واقع اگر جایزه‌ای را که ژان پل سارتر قبول نکرد بر این موارد بیفزاییم جمعاً به رقم ۹۰ جایزه می‌رسیم.
- ۳۸- «گونترگراس از زمان اشغال وطنش دانتزیک به نهضت جوانان هیتلری پیوست، بعد هم در ارتش خدمت کرد تا زمانی که در سال ۱۹۴۵ به دست آمریکایی اسیر شد». (به نقل از مقدمه کتاب «موش و گربه» ترجمه کامران فانی، صفحه نه)

۳۹- وی علاوه بر نویسندگی به مجسمه‌سازی و نقاشی هم پرداخته و در این دو زمینه هم موفقیت‌هایی به دست آورده است به طوری که در سال ۱۹۸۳ به سمت ریاست فرهنگستان هنر برلن منصوب می‌شود (به نقل از بیوگرافی مندرج در مجله ماگازین لیتزر. صفحه ۳۵)

۴۰- این رمان را که عنوان آلمانی آن (Die Blechtrommel) است، در سال ۱۳۷۷ در ۷۴۰ صفحه به بازار تاب عرضه کرده است.

۴۱- Danzig که امروزه گدانسک Gdansk خوانده می‌شود.

۴۲- به نقل از مطبوعات مورخ ۳/ ژانویه / ۱۹۹۹.

۴۳- عنوان آلمانی کتاب Mein Jahrhundert

44- West Phalie

۴۵- به نقل از متن انگلیسی خطابه دبیر کمیته نوبل دکتر هوراس انگدال Horace Engdahl، دریافت از اینترنت.

46- Willy Brandt.

۴۷- به نقل از سخنرانی ویل برانت در مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۷۳.

۴۸- گونترگراس برای عنوان خطابه نوبلی خود همین جمله «... این قصه هنوز ادامه دارد» (To be continued...) را انتخاب کرده بود.

49- Magazine Littéraire. No 381 Novembre 1999.

50- نویسنده آلمانی برنده نوبل ادبی ۱۹۷۲ (1917-1985) Heinrich Böll

۵۱- ماگازین لیتزر شماره ۳۸۱. صفحه ۲۰.

52- José Saramago

۵۳- نویسنده فرانسوی زبان اهل مراکش متولد ۱۹۴۴. وی از سال ۱۹۷۱ مقیم

فرانسه شده. یکی از رمانهای وی تحت عنوان «شب مقدّس» در ۱۹۸۷
جایزه گنکور را ربود.

54- Lionel Richard.